

چی می‌خواستیم، چی شد؟

من ابتدا چه کردم؟

وقت دفاع از خودم بود. اول کلی پسر را سرزنش کردم که:

چرا وقتی معلم در کلاس موضوع را تدریس کرده خوب گوش ندادی که یاد بگیری. در ثانی، عجب معلمی است این معلم! چرا در امتحان پایان‌ترم سؤال خارج از محتوای کتاب طرح کرده است؟

مقصر احتمالی ۲: دانش‌آموز، چون سر کلاس درس را نفهمیده است.



مقصر احتمالی ۳: معلم، چون خارج از کتاب سؤال طرح کرده است.

بدتر از بد؛ از چاله به چاه

اتفاق چه بود؟

از مدرسه که برگشت، گرفته بود. امتحان فارسی امروز را خوب نداده بود. در تشخیص مضاف و مضاف‌الیه در جمله مانده بود. متمم را هم یادش نبود و نتوانسته بود از پس یک سؤال چندقسمتی درباره‌ی متمم برآید. با ترس و نگرانی برایم گفتم:

«خب ماما امتحانمون سخت بود. تو بعضی چیزها را با من کار نکرده بودی!»



مقصر احتمالی ۱: مادر، چون همگی موارد کتاب را با بچه کار نکرده است.

دیگر چه کردم؟

روز بعد، دوباره پسر با ترس و نگرانی آمد خانه. معلوم شد، با ابهت و شجاعت برای دوستش تعریف کرده که:

من دعوایش که نکرده‌ام هیچ، معلمش را هم سرزنش کرده‌ام و کارش را اشتباه دانسته‌ام.



معلم هم گوش تیز کرده و همگی حرف‌های پسر را شنیده است!

از پسر قول گرفتیم از این به بعد، سر کلاس حواسش را بیشتر جمع کند. بعد هم نگران نمره‌ی سؤال‌های خارج از محتوای کتاب نباشد. من این کار معلمش را قبول ندارم.



معلم چه کرد؟

پسر را به جلوی کلاس احضار کرد و هر چه توانست، محترمانه از نظر شخصیتی تخریب و تحقیرش کرد. بعد هم وعده داد که قطعاً کارنامه‌ای در پایان ترم نشانش دهد که خودش حظ کند.

دو سه جمله‌ی عتاب و خطاب هم نثار بنده کرد و خودش را سرزنش کرد که چرا در حق بچه‌ی قدرشناس مردم دلسوزی کرده و مباحث بیشتر از کتاب درسی را درس داده است.



آغاز جنگ!

فهمیدم معلم شمشیر از رو بسته. بر گه‌ی امتحانی پسرم را برداشتم، موارد خارج از کتاب را مشخص کردم و صبح روز بعد، کاملاً مجهز و با توپ پر، مستقیم رفتم سر وقت مدیر مدرسه و کلی شکایت کردم و حق پسرم را از او خواستم. در ضمن، خواستم که معلم از پسرم عذرخواهی کند.



جنگ ادامه می‌یابد!

مدیر، از خداخواسته، حمایت کرد و خواهش کرد بروم منطقه و ماجرا را بگویم. حتی گفت چند تا از مادرها را هم با خودم ببرم. گفت که او هم با ماست و فقط نمی‌تواند وسط سال مستقیم با معلمش دربیفتد، اما بدش نمی‌آید از طرف منطقه گوشی از معلم مالیده شود.



جنگ شدیدتر می‌شود!

زنگ تفریح خورد و معلم به دفتر آمد و مرا دید و احتمالاً شناخت. ماجرا را فهمید و مدیر را تهدید کرد که دیگر به این مدرسه نخواهد آمد.



خلاصه‌ی ماجرای پس از این

نه من رفتم منطقه و نه معلم توانست کارنامه‌ی پسرم را چنان‌که گفته بود بدهد. البته یک هفته‌ی تمام به خاطر گرفتگی رگ گردن با منشأ عصبی به مدرسه نیامد و از مرخصی استعلاجی بهره برد. مادرها هم به جنگ من و مدیر آمدند که بچه‌ها چه گناهی دارند که یک هفته معلم نداشته باشند!!

نتایج جنگ!

۱. پسرم درگیر و دار این چالش‌ها اعتمادش را به خودش از دست داد؛ چون تیر اول ترکش به او خورده بود که سر کلاس درس را نفهمیده است. حالا فکر می‌کند به اصطلاح جنگ است!
۲. پسرم دیگر به کتاب درسی اعتماد ندارد، چون فکر می‌کند نویسندگان کتاب درسی کارشان را بلد نیستند و همه‌ی مطالب لازم را در کتاب نمی‌نویسند.
۳. از آن ماجرا به این طرف، هر وقت مدیرش را می‌بیند،

۴. از معلمش به شدت بدش می‌آید، چون حرف‌ها و برخورد زشتی از او شنیده و دیده است. البته از او خیلی هم می‌ترسد و سعی می‌کند همه‌ی درس‌ها را حفظ کند؛ تنها حفظ.
۵. اتفاقات مشابه این را برای من تعریف نمی‌کند، چون می‌ترسد دوباره همان جنگ‌ها تکرار شوند.



دو کلام حرف حساب!

اگر این معلم دلسوز حق وظیفه‌ی خود را به‌جا می‌آورد و برای فهماندن درس به دانش‌آموزان، توضیحات اضافه می‌داد، اما از آن‌ها امتحان نمی‌گرفت، آیا این اتفاقات می‌افتاد؟ آیا تنها ملاک سنجش آموخته‌های دانش‌آموز امتحان است؟ و تنها راه قدردانی از معلم، گرفتن نمره از این اضافه‌هاست؟! آیا ملاکی برای سنجش درستی یا نادرستی کار معلم وجود ندارد؟ آیا اولیا حق دارند خودشان به‌طور شخصی درباره‌ی معلم فرزندشان قضاوت کنند؟ آیا نظارتی بر برخورد توهین‌آمیز اولیا با معلم و برعکس نباید وجود داشته باشد؟ آیا معلم در مدرسه‌ای که مدیر این همه پشتش را خالی می‌کند، می‌تواند با آسایش تدریس کند؟ آیا مدیر، مادر، منطقه، کتاب و مدرسه نباید حامی هم و حامی معلم باشند؟ آیا واقعا مدرسه میدان جنگ است؟ آیا نتیجه‌ی چنین جنگی به نفع دانش‌آموز تمام می‌شود؟ آیا دانش‌آموزی که در شرایط جنگی رشد می‌کند، آینده‌ساز جامعه خواهد بود؟ آیا این شرایط دانش‌آموز را از پدید آوردن گانش متنفر نخواهد کرد؟!

